

نگاهی به چند پایان‌بندی شگفت‌انگیز

غیرقابل انتظار و پیش‌بینی

بونی اد

مترجم: وناداد الوندی پور



«هی پسر! باورت نمی‌شه فیلمه چه جوری تموم شد» تا حالا چند بار دوستانتان به شما پیشنهاد کرده‌اند فیلم خاصی را به خاطر پایان‌بندی غیرمنتظره‌اش تماشا کنید؟ احتمالاً این اتفاق زیاد برایتان رخ داده است. همان‌طور که آغازبندی عالی باعث موفقیت یک فیلمنامه می‌شود، پایان‌بندی عالی نیز می‌تواند به موفقیت یک فیلمنامه بینجامد.

اگر پایان فیلم **مظنونان همیشه‌گی** را حذف کنیم، چه چیز از این فیلم باقی خواهد ماند؟ پایان‌بندی این فیلم آن قدر عالی بود که وقتی فیلم اکران شد، عده‌ای از تهیه‌کنندگان از من پرسیدند که آیا می‌توانم پایان‌بندی‌ای از نوع پایان‌بندی **مظنونان همیشه‌گی** برای آنها بنویسم. در ضمن، اگر تاکنون **مظنونان همیشه‌گی** را ندیده‌اید، همین امروز بروید و آن را اجاره کنید. همین امروز!

علت این که پایان‌بندی **مظنونان همیشه‌گی** آن قدر عالی از کار در آمد، هماهنگ بودن تمام قطعات آن بود. یعنی قطعات یا همان سکانس‌های فیلم، از ابتدا طوری نوشته شده بودند که با آن پایان‌بندی هماهنگ باشند. فیلم **حس ششم** مثال دیگری است از فیلمی با پایان‌بندی شگفت‌انگیز. در این فیلم، ما در پایان متوجه می‌شویم که شخصیت اصلی در ده دقیقه اول فیلم مرده است.

و چه کسی می‌تواند سکانس پایانی **کازابلانکا** را فراموش کند؟ جایی که ریک به الیزا اجازه می‌دهد او (ریک) را ترک کند و با شوهرش برود. بعضی فیلم‌ها به علت پایان‌بندی خوبشان در لیست فیلم‌های مهم قرار گرفته‌اند.

فیلم‌هایی نظیر **ارین بروکویچ**، **آسمان اکتبر**، **رهایی از شاونسک**، **تازه پلیس**، **فول مانتی**، **من سام هستم**، **ایندیانا جونز و معبد مرگ**، **مهاجمان صندوق گمشده**، **آرماگدون**، **تنها در خانه**، **شکلات** و **نهنگ سواران** فیلم‌های مطرحی هستند، زیرا در این فیلم‌ها تماشاچی از ابتدای فیلم خواستار پیروز شدن قهرمان فیلم است و قهرمان در پایان فیلم پیروز می‌شود.

پایان‌بندی فیلم‌هایی نظیر **هفت** و **تلما و لوییز** نفس ما را به شمارش می‌اندازد و ما را وادار می‌کند که فریاد بزنیم «نه!». با این وجود، پایان‌بندی این دو فیلم نیز به آسانی از یاد ما نمی‌رود.

فیلمنامه‌نویسان بزرگ چگونه این پایان‌بندی‌ها را برای فیلمنامه‌هایشان ترتیب داده‌اند؟ اکثر اوقات، این فیلمنامه‌نویسان حس همدلی تماشاچی را با قهرمان شکست خورده‌ای - که آرزو دارد کاری کند یا به جایی برسد - بر می‌انگیزند. سپس موانعی بزرگ و کوچک سر راه این قهرمان قرار می‌دهند. و بعد تماشاچی را وامی‌دارند تا از شخص یا سیستمی که در مقابل قهرمان ایستاده است متفر شود.

و زمانی که به نظر می‌آید همه چیز از دست رفته و قهرمان شکست خورده، فیلمنامه‌نویس قدرت درونی قهرمان را احضار می‌کند تا بدان وسیله موانع را کنار زده و پیروز شود. چه کسی برای چنین پایان‌بندی‌ای کف نخواهد زد؟ روایت داستان با چنین ساختاری مطمئناً موفقیت‌آمیز خواهد بود.

اکنون می‌خواهیم به دو مثال بپردازیم: فیلم‌های **شرکت** و **روز تمرین**. هم در فیلم و هم در کتاب **شرکت**، قهرمان ما، میچ مک‌دیر، پسر فقیری است که در منطقه‌ای فقیرنشین در کنار یک معدن زغال‌سنگ در کنتاکی، بزرگ شده است. (بنابراین او انسان خوشبختی نیست.) او در حال فارغ‌التحصیل شدن از مدرسه حقوق هاروارد است. او می‌تواند وارد یکی از شرکت‌های ممتاز حقوقی نیویورک شود و راه ترقی را در پیش گیرد و یا وارد یک شرکت مالیاتی واقع در ممفیس به نام لمبرت و لاک شود. این شرکت که یک دعوتنامه برای او فرستاده، یک خانه و یک اتومبیل ب.ام.و به او می‌دهد و یک شغل نیز

برای همسرش فراهم می‌کند. بعد از این که این شرکت به او می‌گوید که بعد از بررسی دو هزار فارغ التحصیل رشته حقوق، تنها برای او دعوتنامه فرستاده، میچ که سال‌ها در فقر زندگی کرده، پیشنهاد شرکت مالیات ممفیس را می‌پذیرد و زندگی‌اش تغییر می‌کند.

میچ درمی‌یابد که حجم معاملات شرکت بسیار بالاست و دستمزد شرکت نیز رقم بالایی است. اینها اخبار خوبی برای میچ هستند. او بارتبه سه از مدرسه حقوق فارغ التحصیل شده است. همسر او نیز فرد بی‌دست و پایی نیست. آنها به زودی به اطلاعاتی دست می‌یابند که گزینه‌های جدیدی را پیش روی آنها می‌گشاید. آنها می‌فهمند که شرکت متعلق به یک خانواده مافیایی است و توسط این خانواده اداره می‌شود. آنها می‌توانند در شرکت بمانند و به پول زیادی برسند، ولی تحت کنترل مافیا باشند و یا به پلیس کمک کنند تا آنها را نابود کند. بدیهی است که این انتخاب‌ها می‌تواند به مرگ یا زندگی آنها ختم

شود. قهرمان ما تصمیم می‌گیرد بجنگد. در پایان، او ضمن صحنه‌هایی نفس‌گیر، نیروهای شر را شکست می‌دهد و پیروز می‌شود.

در فیلم **روز تمرین**، آلونزو هریس (دنزل واشنگتن) پلیسی است که خود را گرگی در میان گرگ‌ها می‌نامد و با استفاده از نشانش، قوانینی خودساخته را اجرا می‌کند. او سعی می‌کند به جیک هایوت (اتان هاوک) که یک پلیس تازه‌کار است، بفهماند که قوانین عادی در خیابان‌های کثیف لس‌آنجلس کارکردی ندارند. او به تدریج جیک را بیشتر وارد گروه فاسد خود می‌کند. جیک مشاهده می‌کند که مرز میان مجریان قانون و تبهکاران در خیابان‌های لس‌آنجلس، لحظه به لحظه کم‌رنگ‌تر می‌شود. در انتهای فیلم، جیک پخته‌تر به نظر می‌رسد اما آلونزو همان پلیس خلافکار باقی می‌ماند... اما باید برای یک سورپریز آماده شوید. بنابراین در این درام که به تقابل نیک و شر می‌پردازد، ما می‌دانیم که جیک انسانی شکست خورده (بیچاره) است و ما از پیروز شدن او مطمئن نیستیم.

آلونزو به جیک می‌گوید که اگر به درستی بازی کند و شخصیت و اهداف خود را، هنگامی که در حال انجام وظیفه است، تغییر دهد و به گرگی میان گرگها بدل شود، می‌تواند در عرض هجده ماه تبدیل به یک بازرس شود. آلونزو دست به قتل و دزدی می‌زند و به جیک پیشنهاد می‌کند که در قبال پیروی از او (آلونزو) برای خود یک قلمرو حکمرانی شخصی بسازد. شیوه‌ای که فیلم برای نشان دادن تضاد درونی جیک و نیز تضاد او با آلونزو پیش گرفته و واقعاً تکان دهنده است. به خصوص هنگامی که جیک می‌فهمد به طور خودخواسته و در عین حال منفعلانه وارد دنیای آلونزو شده است. پایان بندی‌های عالی باید غیرمنتظره و غیرقابل پیش‌بینی باشند و در عین حال به مذاق تماشاچیان خوش بیایند. مسئله جلب رضایت تماشاچیان، باعث شده که پایان بندی‌های جایگزینی در دی‌وی‌دی‌هایی که اکنون وارد بازار می‌شوند گنجانده شود.

فیلم **جذابیت مرگبار** مثال خوبی از تغییر پایان بندی در نسخه دی‌وی‌دی فیلم است. در نسخه اصلی فیلم، که در سینما پخش شد، گلن کلوز خودکشی می‌کند و مایکل داگلاس به اتهام قتل او دستگیر می‌شود. از آنجا که تماشاچسانی که در سینما فیلم را دیدند، از این پایان بندی خوششان نیامد، استودیو پایان بندی فیلم را عوض کرد. در این پایان بندی، که در نسخه‌های دی‌وی‌دی فیلم موجود است، گلن کلوز کشته می‌شود. همان طور که پیش‌بینی می‌شد، این پایان بندی بیشتر به مذاق تماشاچیان خوش آمد.



روز تمرین

مسئولان بعضی فیلم‌ها برای پیش‌بینی عکس‌العمل تماشاچیان به پایان بندی فیلم‌ها، نمایش‌های خصوصی ترتیب می‌دهند و در صورت عدم رضایت تماشاچیان، پایان بندی فیلم را تغییر می‌دهند. در اینجا بعد تجاری سینما در مقابل بعد هنری آن قرار می‌گیرد. در بعضی مواقع این دو بعد با یکدیگر متحد می‌شوند. برای مثال، فیلم **۲۸ روز بعد**، به تماشاچیان دو پایان بندی ارائه می‌دهد: در یکی سه فردی که زنده مانده‌اند، نجات می‌یابند و در دیگری، که منظور کارگردان فیلم نیز بود، پایان ناامیدکننده‌ای انتظار آنها را می‌کشد.

برای من، این منطق و عقل است که پایان بندی یک فیلمنامه را تعیین می‌کند. آیا می‌توانید فیلم **پدر خوانده** را با یک پایان بندی خوش تصور کنید و یا فیلم **زندگی شگفت‌انگیزی است** را با پایانی غم‌آلود؟

جایی خواننده‌ام که رومن پولانسکی و رابرت تاون بر سر چگونگی پایان بندی فیلم **محله چینی‌ها** با هم مشاجراتی داشته‌اند. پولانسکی می‌خواست پایان فیلم سیاه و ناراحت‌کننده باشد و احتمالاً رابرت تاون خواهان پایانی خوش‌تر بود. خوشحالم که پولانسکی برنده این مشاجرات شد.

من امیدوار بودم که مؤسسه فیلم آمریکا همان طور که صد فیلم برتر تاریخ سینما، صد فیلم کم‌دی‌تر و صد قهرمان برتر را انتخاب کرد، صد پایان بندی برتر را نیز اعلام می‌کرد که متأسفانه چنین نشد. به هر صورت، به نظر من ده فیلمی که در لیست زیر آورده‌ام، بهترین پایان بندی‌ها را داشته‌اند. (ترتیب خاصی در این لیست لحاظ نشده):

۱. **مظنونان همیشگی**
۲. **حس ششم**
۳. **تلما و لویی**
۴. **ماجرای نیمروز**
۵. **زندگی شگفت‌انگیزی است**
۶. **کازابلانکا**
۷. **نهنگ سواران**
۸. **محله چینی‌ها**
۹. **رهایی از شاوشنک**
۱۰. **دالان سبز**

ده فیلمی که شما، از نظر بهترین پایان بندی، انتخاب می‌کنید کدام‌اند؟ اگر قرار است دوباره فیلمی را اجاره کنید تا پایان بندی‌اش را به خاطر بیاورید، بدانید این فیلم پایان بندی عالی‌ای نداشته است.